

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي (2)

شنبه 01- 09- 1433؛ 31- 04- 1391؛ 21- 07- 2012

### I. شرح دعای أَبُو حَمْزَةَ الثَّمَالِي

1.

إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ: معبودا، ادب مفرما مرا با عقوبتت.

آغاز به نام خدای تعالی: استاد عارف، آیه الله جوادی آملی مد ظله در ارتباط با شروع ادعیه بدون "بِسْمَلَه"، چنین می‌فرمایند:

... در غالب این ادعیه کلمه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" در طلوعه و آغازش نیست. با این که به ما دستور دادند هر کاری که شروع می‌کنید اول نام ذات اقدس اله را ببرید. پاسخ این سؤال این است که هر کاری را باید به نام خدا شروع کرد. نام خدا گاهی به صورت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است، گاهی به صورت اذکار و اُوراد دیگر. هیچ دعائی نیست که بدون نام خدا شروع نشده باشد. همین دعای ابو حمزه ثمالی گرچه اولش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ندارد، اما اول "الهی" و مانند آن است، خدایا! "الهی، لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي جِلَّتِكَ". پس به نام خدا شروع شده است. چون به نام شروع شده است، مشمول آن احادیثی نخواهد بود که هر کاری که به نام خدا شروع نشده است، ایتر و بی نتیجه است.

إِلَهِي: "اله" همان معبود است، و کنایته است از "الوهِیة". پس، حقیقت الوهیت را مورد توجه قرار داد به خاطر آن که توجه به امور عباد از شؤون الوهیت است، و مخلوقات غیر از الله تعالی قبله دیگری ندارند تا روی سوی او آورند.

مضمون مناجات حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه نیز همین است:

مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمَوْلَى وَأَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى، مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمَالِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ، مَوْلَايَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْعَزِيزُ وَأَنَا الدَّلِيلُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ. ...

لَا تُؤَدِّبْنِي: ادب مفرما مرا. اما، آغاز این دعای شریف با درخواست ادب است، جای توجه و دقت نظر فراوانی دارد، باید دید در ادب چه کمالی است، که محور این دعای عزیز قرار گرفته است.

استفاده از صیغه نهی می‌فهماند که "مؤدب" شدن به آداب عبودیت بدان پایه از اهمیت است که اگر کسی از روی شوق رغبت ادب نیابد، چاره‌ای از تادیب او نیست به هر طریقی، هر چند با عقوبت بوده باشد. گویی گفته باشد که خدایا ادب در برابر معبود همان کمال مطلوبی است که از عبد انتظار می‌رود، و اگر انسانی از آن محروم باشد، از باب آخرین علاج و درمان با تجلیات قهری او را ادب می‌فرمایی، و من لطف تو را بر قهر ترجیح می‌دهم.

هر چند از آن حیث که لطف و قهر هر دو از محبوب حق هستند، اولیاء الله فرقی بین آن دو نمی‌گذارند، لطف را بر قهر ترجیح می‌دهند زیر قهر و غضب همان گونه که بر عبد سخت است تحملش، و بر حق نیز گران است، چه غضب بر عباد برای خدایی که ارحم الراحمین است گران می‌باشد، و محب صادق ناراحتی محبوب را خوش نمی‌دارد، بلکه آن برای او سخت‌تر است از ناراحتی خودش. علاوه بر این که تحمل قهر برخورد عبد نیز سخت می‌باشد. حضرت سید الشهداء در دعای عرفه خود به این مضمون چنین اشاره فرمود:

"إِلَهِي فَلَا تُحْلِلْ عَلَيَّ غَضَبَكَ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ غَضَبْتَ عَلَيَّ فَلَا أَبَالِي سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي" (بارالها، پس خشم خود را بر من مبار، و اگر بر من خشم نکرده باشی، باکی ندارم منزهی تو جز این نیست عافیت بخشیدنت مرا گشایشی بیشتر است). یعنی، در عین حال که باکی ندارم از ضیق و تنگنایی که در آن خشم و غضب تو نباشد، آسایش و رفاه، و لذت و جمال برایم مطلوب‌تر است، اول به آن خاطر که تو را خشنود و راضی می‌بینم، دیگر آن که من نیز در عافیت و عدم عقوبت آسایش بیشتری دارم.

علاوه بر این، مصابرت بر قهر و عذاب از عبد ناپسند است چون متضمن صبر از محبوب حق است، و تسلیت در حال حرمان، که ننگ و عار عاشقان است.

بِعُقُوبَتِكَ: با عقوبتت. "عقوبت" هر چیز ناگواری است که در پی کاری می‌آید، گویی لازمه آن است، و پیامد و دنباله اجتناب ناپذیر آن. آنچه برای عبد محب ناگوار است دیدن معبود محبوب خویش است در حالی که بر او غضب نموده است، چه آن نشانه ناخشنودی اوست.

2.

اشاراتی در باب ادب: چنانچه گفته شده، محور این دعای شریف "ادب" یافتن عبد است، و این دعاء مخصوص سحرهای ماه مبارک رمضان است، و سحر خصوصیتی برزخی جمعی دارد. پس، به همه این امور در فهم این دعای شریف و بهره بردن از آن باید توجه داشت.

اشاراتی در باب ادب: مؤیدالدین جندی در شرح خود بر فصوص الحکم شیخ ابن عربی (ص 138)، در بیان وراثت می‌فرماید:

... وراثت گاه کلی است، و گاه جزئی. کلی برای اقطاب مقامات محمدی است، و جزئی برای اقطاب مقامات آسمانی، و جامع همه وراثت اکمل است، و آخر مقامات وراثت ادب و امانت است.

و هم چنین در همان شرح (ص 184) می‌فرماید: مقام ادب از برترین مقامات است که اقتضای معامله با حق و خلق دارد به حسب آنچه مراتب آندو اقتضاء دارد، و به آن مقام دست نمی‌یابند مگر اهل امانت الهیه، و آن همان صورت الله تعالی است، که به محاذات آن قرار گرفت آدم هنگامی که عرضه شد آن بر آسمان‌های روحانیات و زمین جسمانیات، "فَأَبَيَّنَ أَنْ يَحْمِلُنَهَا" (33:72 الأحزاب) (پس ابا نمودند که بردارند آن را)، یعنی طاقت آن را نداشتند و توانایی نجسند به خاطر عدم احدیت جمع جمع نزد [أحدی] از آنها، "وَأَشْفَقَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ" (و ترسیدند از آن و برداشتش انسان) کامل، که حامل لواء حمد است، و احدیت جمع جمع حقائق سید و عبد، "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا" (همانا او بسیار ستمگر است) به سبب عدولش از عدل در استهلاك استعداد کمال کلی خود در امور جزئی و احوال ناقص، "جَهُولًا" (نادان است) به رتبه خود، که همان مظهر اتم اشم، و خلیفه اکبر اکمل بودن است. پس، تعیین یافت انصافش به این ظلم و جهل با تنزیه حق از آن دو و برای حمد او با نقیض آن دو، از کمال بر وجه اکمل. پس، ابناء همان ادباء اهل امانت الهیه هستند، و آنها همان خلفایی هستند که خدا جانشین قرار داد آنها را در حفظ خزاننش و خزائن خود. پس، متذکر شو!

و نیز در همان شرح (ص 157 158)، در توضیح حمل امانت توسط انسان کامل می‌فرماید:

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حکایت از الله تعالی فرمود، "فرا نگرقت مرا زمینم و آسمانم، ولی فرا گرفت مرا قلب بنده مؤمنم". پس، بنده مؤمن همان قابل همه [اسماء] است، و کون جامع الی (نعمت، الهی ن) است، که با او اسماء و صفات ظاهر می‌شوند و ذات بر همان کمال است که بود ایمان می‌آورد با قابلیت کلی محیط خود، و امان می‌بخشد صور ذات و اسماء و صفات ظاهر در مظهریت خود را از تغیر و تحریف، و ظاهر می‌نماید صور آنها را در آینه کامل خود به صورت کامل و مؤمن نیز، یعنی امان دهنده است صورت‌های نسبت‌ها و حقائق آنها را نیز عدم ظهور آثارشان از خفاء حکم غیب و عدم، با اظهار آنها در محل‌های احکام و اسرارشان در حقائق مظهری معنوی، و روحانی، و طبیعی، و عنصری، و مثالی. پس، انسان همان مظهر کلی و مقصد غائی اصلی است، حامل امانت الهیه، و صاحب صورت مثلیه منزّه از مثلیت. پس، قبول او تجلی الهی را کامل‌ترین قبول است .... (پایان نقل)

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود، "أَدَبِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي" (ادب فرمود مرا پروردگارم، و چه نیک ادب آموختم!)

3. **وَلَا تَمُكَّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ**: و مکر مورز با من در حیهات. مرحوم علامه مصطفوی در کتاب "التحقیق فی کلمات القرآن الکریم" (ص 143)، می‌فرماید که اصل واژه "مکر" تدبیر و تقدیر است برای ضرر رساندن بدون آشکار نمودن آن. و "کید" قوی‌تر و شدیدتر است از مکر، و "حیه" عامتر است از مکر زیرا هم شامل اضرار می‌شود و هم شامل نفع رساندن، و "خدعه" پنهان کردن چیزی است که شأنش ظاهر بودن است.

پس بلافاصله بعد از آن که درخواست کرد ادب را بدون عقوبت، از خدای تعالی خواست تا با او مکر مورزد در حیه‌های خود. باید دانست که خدای تعالی خیر الماکرین است چنانچه می‌فرماید، "وَمَكُرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ" (3:54 آل عمران) (و مکر ورزیدند و مکر ورزید خدا، و خدا است بهترین مکر کنندگان)، و این بدان خاطر است که جهان هستی به غایت پیچیده و تو در توست، و خدای تعالی که رب عالمین است همه را در سایه لطف خود می‌پروراند. چون موجودات به بسیاری از ابعاد و حقایق خویش و دیگران آگاه نیستند، و حکمت بسیاری از امور را نمی‌دانند، از روی خود خواهی و جهالت خویش، اگر بتوانند، جریان حکیمانه امور را به هم می‌زنند. لذا، خداوند رب عالمیان آنها را با ظرافت‌های فراوان به راه مستقیم می‌برد.

پس، خدای سبحان با کسی مکر می‌ورزد که ادب ندارد، و امانت دار نیست، در نتیجه، باز می‌دارد او را از دیدن حقایق و عاقبت امور با تدبیر و حیه. این هم برای حق چون عقوبت کردن سخت است و هم برای عید رنج آور. پس، گویا گفته باشد که اگر مرا ادب نیاموزی به نیکوترین وجه، یا باید با عقوبت ادب شوم، و یا لایق کشف و شهود نباشم، و با من باید مکر ورزیده شود مثل دیگر محجوبان.

مولی عبدالرزاق قاسانی در ذیل آیه کریمه سوره مبارکه آل عمران، چنین می‌فرماید:

اوهام و خیالات مکر می‌ورزند برای فریب قلب با انواع نمایش‌ها و خدا نیز مکر می‌ورزد علیه آنها با پیروز ساختن حجت‌های عقلی و دلایل آشکار، و نجات می‌دهد او را از خیالات و اوهام.

شیخ ابن عربی نیز می‌فرماید:

بدان که مکر در اصطلاح اهل الله به پشت هم رسیدن نعمت است در حال مخالفت [و زوال آن هنگام موافقت]، بقاء حال [خوش] در عین بی ادبی، و اظهار کرامات بدون فرمان داشتن و حد و حدود. و بدانکه نزد ما عید را روزی کردن علمی که مستلزم عمل است و حرام کردن (عدم توقیف) عمل به آن مکر است نسبت به او. گاه نیز عمل به آن را روزیش

می‌فرماید ولی اخلاص در آن عمل را بر او حرام می‌سازد. اگر چنین چیزی را در خود یا دیگری مشاهده کردی، بدان که خدا نسبت به تو مکر ورزیده است.

4. **مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوْجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ:** از کجا مرا خیری باشد، ای پروردگارم، در حالی که یافت نشود مگر از نزد تو. در این جمله و آنچه بعد از آن است، اعتراف و اقراری است به این که خلق را هیچ خیر و نجات و سعادت ذاتی نیست، بلکه نقیض آن اصل می‌باشد در خلق، چه عدم، که عین شر است ذاتی اوست، و حدود و نقص‌ها، که عین اسارت است، شرایط عادی اوست. آن گاه، موحدانه روی سوی منشاء و اصل همه خیرات می‌گرداند، و با کمال ایمان و یقین می‌گوید مرا خیری نباشد از هیچ جایی غیر از تو. در این اشارتی است به توحید صفاتی، و این که همه خیر به دست اوست. شاید تعلیل درخواست ادب نیک از خدای تعالی بوده باشد.

این خود از ادب عبد است چنانچه در دعاء آمده است، "الخير بيدك، والشر ليس إليك" (خیر به دست توست، و شر سوی تو نیست).

5. **وَمِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ:** و از کجا مرا نجاتی باشد در حالی که توانایی بر آن نباشد مگر به توسط تو. در این اشارتی است به توحید افعالی، و شاید هم تعلیلی برای درخواست رهایی از عقوبت و گرفتار نشدن با مکر. انسان چه گونه نجات یابد از دشمن در حالی که بدترین دشمنش خودش می‌باشد چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، "أَعَدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ" (دشمن‌ترین دشمنانت نفسی است که بین دو پهلوی توست)؟! این نباشد جز با عنایت الهی.

6. **لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ:** نه آن که نیکی کرد بی‌نیاز شد از تو، و نه آن که زشتی کرد و گستاخی نمود بر تو و خشنود نگرداند تو را بیرون رفت از [حیطه] قدرت تو. شرح و بسط نیازمندی به خدای تعالی در هر خیری و نجاتی. با هیچ عمل نیکی، عبد بی‌نیاز نمی‌شود از خدای تعالی زیرا اعمال همگی ناپایدار هستند و گذرا، و افاضه دم به دم فیض و جود از لطف خداست. پس، از خدای تعالی هیچ استقلال و استغناء امکان نداشته باشد. کسی هم که جسارت و گستاخی ورزید و خدا را خشنود نکر از حیطه قدرت خدای تعالی خارج نشد هر چند او حلیم است و شتابی در عقوبت نمی‌کند. در این اشارتی است به حلیم و ذوالقوة المتین بودن خدای تعالی.

7. **يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ:** ای پروردگارم، ای پروردگارم، ای پروردگارم، ... (گفته شود تا نفس قطع شود). گفته شده است انقطاع نفس حد برانگیخته شدن رحمت خدای تعالی بر عبدش.